

چرا به شناخت کامل چین نیازمندیم [1]

سخنرانی مارتین ژاک- مهرماه ۱۳۹۹ (اکتبر ۲۰۲۰) [2]
ترجمه از امیر هوشنگ اطمیابی

نمای کلی چین

مایلم با آنچه آن را نمای کلی چین می نامم آغاز کنم. البته همه می دانیم که این کشور جمعیت بسیار بزرگی دارد- تقریباً یک پنجم جمعیت جهان، ۱۴۰۰ میلیون نفر، کمی بیشتر از هندوستان. دوم، مساحت بسیار وسیعی دارد. در واقع چهارمین کشور جهان از لحاظ وسعت است.

سوم، قدیمی ترین قدرت یا واحد سیاسی موجود در جهان است. بیش از دوهزار سال قدمت دارد. هیچ کشوری در جهان از این لحاظ قابل مقایسه با آن نیست. ولی البته، از لحاظ دیگر چین بسیار بسیار قدیمی تر از این است. تمدن چین دست کم به چهار-پنج هزار سال پیش بازمی گردد. نکته ی دیگری که در مورد چین خیلی اهمیت دارد اینست که در دست کم چهار، و یا آنچنان که مورد بحث است، پنج دوره ی تاریخی پیشرفته ترین کشور جهان بوده است؛ و یا شاید یکی از پیشرفته ترین کشورها بوده است زیرا که به گذشته ی خیلی دور می نگریم. این قدرت سیاسی با سلسله ی هان (Han dynasty, 220 BC-220 AD) آغاز می شود که دوهزار سال پیش است. چند قرن پس از آن سلسله ی تانگ (Tang dynasty, 618-907)؛ و بعد سلسله ی سونگ (Song dynasty, 960-1279)؛ و بعد سلسله ی مینگ (Ming dynasty, 1368-1644)؛ و پنجم بخشی از سلسله ی چینگ (Qing dynasty, 1636-1912). حال در نظر داشته باشید که هیچ کشور دیگری مانند این در جهان نیست. معمولاً آنچه رخ می دهد اینست که کشورها پدیدار می شوند و سقوط می کنند. البته شما یونان قدیم را در نظر می گیرید، یا امپراطوری روم را [یا سلسله های هخامنشی و ساسانی در ایران را و یا تمدن باستانی مصر و...]. ممکن است که امپراطوری بریتانیا به فکرتان بیاید. ولی هیچ کدام از اینها دوباره برنخاستند. چین متفاوت است. چین در چهار یا پنج دوره ی تاریخی، که مورد بحث است، مهم ترین کشور یا منطقه یا دولت-ملت جهان بود. و به خاطر داشته باشید که ما اکنون تنها دوره ی تاریخی پنجم یا ششم در تاریخ چین را شاهدیم که مهمترین کشور جهان خواهد شد. به این دلیل که، به نظر من، قطعاً شکی در این نیست که چین دیر یا زود جایگزین ایالات متحده، به عنوان مهم ترین و بانفوذترین کشور جهان خواهد شد. بنابراین، این تمدنی است قابل توجه که به نظر من هیچ نمونه ی مشابه یا موازی واضحی در تاریخ بشر ندارد.

معضل اصلی چیست؟

اما معضلی وجود دارد یا دست کم غرب معضلی دارد از نوع بسیار جدی آن. ما چین را نمی فهمیم! در مخ مان نمی رود! ما سعی داریم چین را با قواعد خودمان بفهمیم: با قواعد غرب. ولی شما نمی توانید چین را با قواعد غرب درک کنید! البته چین با ما اشتراکات و پیوستگی هایی دارد. ولی به طور بنیادی، چین بسیار فرق دارد با غرب. همیشه متفاوت بوده، هنوز هست و همیشه خواهد بود! مشکل، به گمانم، شیوه ی تفکر غربی است. ببینید، برای دو قرن، در آغاز با اروپایی ها و بعدها با ایالات متحده، غرب مسلط بوده است و در عمل دنیا را کنترل کرده است. پس آنچه ما از مدرنیته می فهمیم، مدرنیته ی غربی است: فقط یک شکل از مدرنیته وجود دارد و آنهم مدرنیته ی غربی است. ولی خیلی ساده، این حقیقت ندارد. ما مدرنیته ی چینی داریم که در حال حاضر به سرعت متکامل می شود؛ برای مثال، مدرنیته ی ژاپنی را داریم؛ و بسیاری دیگر را می بینیم و خواهیم دید. خیلی ساده این حقیقت ندارد که فقط یک نوع از مدرنیته وجود دارد: مدرنیته ی غربی. همین حالا مدرنیته های متعددی در جهان هست. پس در این زمینه، این ایده که هرکسی مجبور است مثل ما باشد، خطاست. به عبارت دیگر، می بایست چین را با قواعد خودش درک کنیم! ما نمی توانیم چین را با قواعد غرب درک کنیم. این چالش بزرگی است. به هر حال، با این شیوه ی تفکر است که نمی توانیم چین را هضم کنیم. این است دلیل به خطا گرفتن چین.

خیلی واضح به خاطر می آورم که در اواخر قرن بیستم که چین رشد خود را خیلی سریع آغاز کرد (البته بعد به آن باز خواهیم گشت)، در اثر رهبری اصلاحات توسط دنگ شیائوپینگ (Deng Xiaoping, 1904-1997) از ۱۳۵۷ شمسی (۱۹۷۸)، می گفتند: «در ارقام غلو می کنند»، «آمارها صحیح نیستند»، «هرگز امکان ندارد که این دوام آورد...» ما برخاسته بودیم! بسیار اشتباه می کردیم! چین را درک نکردیم. برداشت دیگر این بود که اگر سیستم سیاسی چین مانند ما، یک دمکراسی غربی نشود، دگرگونی شگفت آور چین ادامه نخواهد یافت. پایدار نخواهد بود. اکنون در ۱۳۹۹ (۲۰۲۰)، با گذشت بیش از سی سال از آغاز اصلاحات، سیستم سیاسی چین همانقدر متفاوت است که قبلاً بود. در نظر داشته باشید که فرانسیس فوکویاما (Yoshihiro Francis Fukuyama, 1952-)، نویسنده و نظریه پرداز امریکایی این نظر را مطرح می کند که چین بیش از هر کشور دیگری از مداوم قدرتمند سیستم حکومتی اش برای بیش از دوهزار سال بهره

مند بوده است. به عبارت دیگر، در دوران امپراطوری اش و اکنون در دوران حکومت کمونیستی اش، آنچه کاملاً برجسته بوده، خط تداوم سیستم حکومتی اش بوده است نه تفاوت هایش. پس لطفاً انتظار نداشته باشید که چین مانند غرب باشد. زیرا ایندرون گونه نخواهد بود. ما می‌بایست به چین برای آنچه هست احترام بگذاریم. می‌بایست با قواعد خودش آن را بشناسیم. می‌بایست کنجکاو باشیم و نه ممتنع. باید فکری باز داشته باشیم نه بسته! اگر می‌خواهیم این تمدن شگفت آور را بشناسیم.

چرا چین اینقدر متفاوت است؟

خوب ممکن است بپرسید، چرا چین اینقدر متفاوت است؟ چرا از سنت‌های غربی اینقدر متمایز است؟ خوب نکات بسیاری را می‌توان مطرح کرد ولی فقط سه نکته را یادآور می‌شوم:

یکی اینکه در درجه‌ی نخست چین حتی یک دولت-ملت (Nation State) نیست. در سنت‌های غربی ما بیش از هر چیز دولت-ملت را در نظر داریم. چین در اواخر قرن نوزدهم، که خیلی ضعیف بود و در روند مستعمره شدن توسط قدرت‌های اروپایی-غربی بود، روند تبدیل به یک دولت-ملت را آغاز کرد. اما حتی امروزه هم نمی‌توان وجه مشخصه‌ی چین را در وهله‌ی نخست دولت-ملت دانست. چین را یک موجودیت سیاسی دوهزارساله و تمدنی پنج-شش هزارساله در نظر بگیرید. خب، خصوصیت نخستین چین از کجا می‌آید؟ من فکر نمی‌کنم این خصوصیت در مواجهه‌ای محدود با دولت-ملت شکل گرفته باشد. زیرا اگر ما صد و یا صد و بیست-سی ساله‌ی اخیر را در نظر داریم، چین قدمتی دو هزارساله دارد. نه، ما در مورد میراثی صحبت می‌کنیم که بیش از همه یک عملکرد است، محصول تمدن چند هزارساله‌ی چین است و نه چین به مثابه یک دولت-ملت. و این خیلی با غرب فرق دارد. بنابراین، خصوصیت کلیدی چین در واقع عملکرد تمدن تاریخی چین است. بگذارید نمونه‌هایی ارائه دهم. بدون شک این یکی از مهم‌ترین خصوصیات ارزش‌های کنفوسیوسی است. کنفوسیوس (Confucius, 551-479 BCE)، فیلسوفی که دوهزار [و پانصد] سال پیش به همراه چندین شخصیت کلیدی دیگر می‌زیست. کنفوسیوس از اهمیت خانواده می‌گفت و از نقش مهم امپراطور همچون مدلی برای پدر خانواده؛ از اهمیت شایسته‌سالاری، از اهمیت دولت‌مداری خوب، از اهمیت حکومت‌دردمند، و از اهمیت روابط دولت با آحاد مردم می‌گفت. اینها خصوصیات بسیار متمایزی هستند که حتی امروز ایده‌هایی بسیار متمایز باقی مانده‌اند. این ایده‌ها نه تنها در چین نفوذ دارند بلکه در حکومت‌های کنفوسیوسی، آن‌طور که ما به آنها اشاره می‌کنیم، نفوذ دارند: ژاپن، تا حدی کره‌ی جنوبی، ویتنام، تایوان و غیره. در همه‌ی این کشورها تفکر کنفوسیوسی نفوذ دارد.

روابط دولت و ملت در چین بسیار متفاوت است. گفت‌مان و طبیعت خانواده هم خیلی متمایز است. مجموعه‌ای از «گوان شی» (Guanxi)، یا معادل آن [شبکه‌ی اجتماعی] مناسبات [فردی]، بسیار مهم است و روشی که در آن این مناسبات عمل می‌کنند. بافتی از پیوندها در چین که در فهم جامعه و فرهنگ چینی بسیار مهم است. در این زمینه می‌توان طبیعت زبان یا زبان‌های چینی را اضافه کرد که نوشتار مشترکی دارند ولی در واقع گویش‌های متعددی از این زبان‌ها وجود دارد. یا غذاهای مطبوع چینی که در سراسر چین بسیار متنوع است. همه‌ی اینها محصول تمدن چین است و نه چین به عنوان یک دولت-ملت. این بسیار بسیار متفاوت است نسبت به اروپا و ایالات متحده. منظورم این است که کشورهایی مانند ایالات متحده و استرالیا که محصول استعمار اروپایی بودند و بعدها فقط محصولی از نظام دولت-ملت شدند. جوامع اروپایی به پیش‌تر بازمی‌گردند اما در مجموع آن‌ها هم از گذشته‌ی خود بسیار دورند. دولت‌های اروپایی به طور بنیادی با ایجاد دولت-ملت شکل گرفتند. خب شما می‌بینید که چقدر چین با سنن غربی فرق دارد. می‌توانم بگویم این بنیادی‌ترین نکته است که چین محصول یک تمدن است تا محصول شکل‌گیری دولت-ملت.

دومین نکته درباره‌ی حکومت و جامعه است و البته این به تاریخ تمدن چین به طور تنگاتنگی مرتبط است. طبیعت روابط حکومت و مردم نسبت به سنن غربی بسیار بسیار متفاوت است. اکنون مردم در انگلستان گمراه می‌شوند و فکر می‌کنند همه‌اش به مانو و یا کمونیزم یا چیزی مانند این مربوط می‌شود. فراموش کنید! این عامل تاریخی اصلی نیست. عامل نخستین، این سنت طولانی است که به بسیار قبل از سنت کنفوسیوسی باز می‌گردد و از آن بسیار تأثیر گرفت. که این روابط بسیار بسیار نزدیک و عاطفی بین حکومت و مردم بود. در قلب تفکر کنفوسیوسی، حکومت بود و اهمیت مناسباتش با آحاد مردم؛ و همانطور که گفتیم امپراطور می‌بایست خود را پدر نمونه‌ی خانواده مطرح بکند. به عبارت دیگر، درک خانوادگی از حکومت در شیوه‌ی تفکر و عملکرد چینی حضور دارد و اگر دقت کنیم این را همه‌جا می‌بینیم. و البته شایسته‌سالاری که کنفوسیوس بر اهمیت آن تأکید بسیار داشت. در ذهن هیچ‌شکی وجود ندارد که، بویژه با در نظر گرفتن اینکه کشوری است در حال توسعه، چین پیچیده‌ترین و شایسته‌ترین سیستم حکومتی در جهان را دارد. این در شناخت برخی دستاوردهای چین در سال‌های اخیر اهمیت کلیدی دارد. ضمناً، به طور قابل‌درکی ما فکر می‌کنیم که مشروعیت محصول انتخابات است و چون چین چنین راه‌حل فراگیری را ندارد، اشتباهات رژیم هم فاقد مشروعیت است. این تصویری کاملاً غلط است! اگر به بررسی موسسه‌ی «پیو» (Pew Research Center- <https://www.pewresearch.org>)

نگاه کنیم، دولت چین بیش از هر دمکراسی غربی از مشروعیت و حمایت مردم برخوردار است. این فوق العاده است. ما می بایست با منطق دیگری بیاندیشیم وقتی نوبت به چین می رسد؛ و این اهمیت بسیاری در شناخت این کشور دارد.

سومین نکته ای که می خواهم مطرح کنم، کاملاً چین را از غرب، که معیار مقایسه ام است، متمایز می کند. چین هرگز قدرتی توسعه طلب نبوده است. مطمئناً چین رسالتی جهان شمول برای خود قائل است، به عبارت دیگر به خاطر دارا بودن متعالی ترین تمدن، همانطور که قدرت های غربی چنین نقشی برای خود قائلند. ولی تصویری که اروپا برای خود از جهان شمولی دارد این است که می بایست همه ی جهان را متمدن کند- که این دقیقاً همان چیزی است که درامپراطوری های استعماری اتفاق افتاد. و این سنت استعمارگری تاحدی تا همین امروز ادامه یافته است: ارزش های اروپایی متعالی هستند و می بایست به زور پذیرفته شوند همچنین موسسات، سیستم حکومتی و نیرو. چینی ها هرگز چنین سنی نداشته اند. روش چینی ها اینست که بله ما پیشرفته ترین، پیشروترین و... تمدن دنیا هستیم ولی ما «هویتی فرهنگی»¹ هستیم و نمی خواهیم مرزهای خود را به خارج و به دیگر کشورها گسترش دهیم زیرا این گامی در ترک تمدن و تاریخ چین خواهد بود. بنابراین، هیچ سنت توسعه طلبانه ای در چین وجود ندارد. البته که سیستمی جهان شمول یا این روزها فقط سیستم های منطقه ای دارند؛ چون سیستم جهان شمولشان به اندازه کافی قدمت ندارد. چین هیچگاه به تصرف نظامی کشورها اقدام نکرده و به این روش هم توسعه نیافته است. می گویم که چگونه توسعه یافت: بخشی از لحاظ اقتصادی و بخشی بسیار مهم تر از لحاظ فرهنگی توسعه یافت. در واقع اگر می خواهید بدانید چه چیز برای چینی های اهمیت دارد، یکی اقتصاد است و دیگری فرهنگ. این بسیار بسیار با سنن غربی فرق دارد. در فرهنگ و سنن اروپایی و امریکایی، توسعه طلبی [اشغالگری] نظامی و نفوذ سیاسی بشدت مهم بوده است.

اهمیت شناخت چین

امیدوارم که برای شما، دست کم تاحدی روشن شده باشد که چقدر درک و شناخت چین برای ما، بخصوص در غرب، چالش برانگیز است چون اینهمه متفاوت است. حال می توانیم این را کاملاً انکار کنیم چون که ما همیشه نقش آقایی و سلطه گری داشته ایم که مطمئناً دیگر اینطور نیست و ما در دوره ای زندگی می کنیم که این به پایان می رسد. و یا اینگونه فکر کنیم که این سوژه ای است بسیار جالب. به دیگر سخن، این چالشی است که در گذشته با آن مواجه شدیم و به درک و شناخت پدیده ی چین نیازمندیم. چنین گرایش فکری است که ما در حال حاضر و در آینده، نسبت به رفتارمان در مناسبات با چین به آن نیازمندیم.

برای مدتی مدید، ما واقعا به فهم چین نیاز نداشتیم. چون از ابتدای قرن نوزدهم، چین به سمت اضمحلال رفت و آن روند برای باقی قرن و در قرن بیستم ادامه یافت. فکر می کنم که توقف آن روند در میانه ی قرن بیستم آغاز شد. اساساً چین به دلایل مختلف از انقلاب صنعتی برکنار ماند. و بعد، قربانی برتری غرب شد که کمتر از نیمه مستعمره شدن توسط قدرت های اروپایی، ژاپن و تا حد کمی ایالات متحده نبود. بنابراین، در آن دوره ی پیروزی توسعه طلبی غرب، چین در بحران و بلبشوی کامل بود و در فقر بزرگی فرو می رفت. پس چین دیگر به چشم نمی آمد. کسی به آن توجهی نداشت. ولی این وضع شروع به تغییر کرد. فکرکنم که انقلاب ۱۳۲۸ (۱۹۴۹) نقش مهمی ایفا کرد. گرچه مائو اشتباهات فاحشی مرتکب شد، کشور را متحد و متمرکز ساخت در حالی که پیش از آن چنین نبود؛ همه ی متجاوزین خارجی را بیرون راند؛ به استعمار پایان داد و غیره. همچنین رشد اقتصادی متعادلی پدیدار شد.

نقطه گردش قطعی در تحول اقتصادی چین که اکنون مرکز توجه همه است- چونکه انکارش ناممکن است- سال ۱۳۴۷ (۱۹۷۸) آغاز شد و اصلاحات اقتصادی توسط دنگ شیائو پینگ مطرح شد. در ۱۹۷۸ اقتصاد چین یک بیستم حجم اقتصاد ایالات متحده بود (۵٪). هشتاد درصد جمعیت چین در روستاها، در فقر مطلق، زندگی می کردند. و بعد آنچه رخ داد، می توان بدون اغراق این طور توصیف کرد که معجزه ای بود. برای ۳۵ سال بعد چین به طور متوسط ۱۰٪ رشد کرد. در نتیجه ۸۰۰ میلیون از مردم از فقر رها شدند. این دو سوم کاهش فقر در جهان از ۱۹۷۸ تاکنون محسوب می شود. چه دست آورد شگفت آوری! تا ۱۳۹۳ (۲۰۱۴)، به گفته ی برنامه مقایسه بین المللی بانک جهانی (International Comparison Programme of World Bank)، چین بر ایالات متحده به مثابه بزرگ ترین اقتصاد جهان پیشی گرفت که بر اساس معیار محاسبه ی قدرت خرید تولید ناخالص داخلی (GDP purchasing power) است. البته بر اساس محاسبه ی دلاری، هنوز چین از ایالت متحده پیشی نگرفته است ولی اکنون این از لحاظ تاریخی بسیار قریب الوقوع است [در سال ۲۰۲۱، کارشناسان متعددی این را برای ۲۰۲۸ یا حتی زودتر پیش بینی کرده اند].

این را می توانم بگویم که نمی توانم کاندید دیگری بیابم که بتواند در برابر چین بدرخشد. چرا که این دوران تحول اقتصادی چین شگفت آورترین در نوع خود بوده است که هیچ نمونه ی تاریخی دیگری ندارد. و البته این روند ادامه دارد گرچه نه به سرعت قبل. اکنون رشد سالانه اقتصادی چین در حدود ۶٪ و بیشتر است اگر سال جاری [۲۰۲۰] را مستثنی کنیم به

خاطر کوید-۱۹ و غیره (که به آن خواهم پرداخت). تخمین هایی در مورد آینده وجود دارد گرچه هیچ کس نمی تواند پیشگویی کند. در واقع، تخمین ها در مورد چین تاکنون عموماً درست بوده است. تخمین ها این است که تا ۱۴۰۹ (2030)، براساس محاسبه قدرت خرید تولید ناخالص داخلی کشورهای مختلف، اقتصاد چین یک سوم حجم اقتصاد جهانی محسوب خواهد شد؛ و دو برابر اقتصاد امریکا و بزرگ تر از مجموع اقتصاد امریکا و اروپا خواهد شد. با چنین آینده ای، به شناخت چین نیازمندیم. شاید می توانستیم آن را نادیده بگیریم زمانی که چین قابل رویت نبود؛ ولی تحول چین به این معناست که باید به آن توجه کرد، فهمیدش و روابط خوب و سازنده ای با آن داشت در اثر آنچه فورس مازور چین می نامش. چین به صحنه ی جهانی وارد شده است، با مقیاسی عظیم!

آیا فکر می کنید غرب خود را با این شرایط تطبیق می دهد؟ به نظرم دنیای در حال توسعه مطمئناً خود را تطبیق خواهد داد و در روند تطبیق خود است. آیا غرب می تواند خود را تطبیق دهد؟ آیا غرب می تواند از جای دیگر درس بگیرد و فکر نکند که همه ی پاسخ ها و معیاری جهانی خود را داراست؟ این سؤال بزرگی است و بنظرم پاسخ ناروشن است. دوره ای بود در اوایل قرن که در مورد چین واقعا کنجکاو وجود داشت. رشدش فوق العاده بود؛ کاهش فقر در آن بسیار تحسین می شد؛ به مثابه ی یک فرصت در نظر گرفته می شد. بعد، ناگهان تغییر حالتی دیده شد. به نظرم در زمان ترامپ و نه فقط او، چین تهدیدی قلمداد شد. چین تهدیدی شد علیه امریکا به مثابه اولین قدرت دنیا. بگذار واقعبین باشیم. امریکا قرار نیست که برای همیشه اولین قدرت بماند و اکنون برای مدت زیادی قدرت اول نخواهد ماند. خوب که چی؟! قدرت ها و کشورها در طول تاریخ همیشه پدیدار می شوند و سقوط می کنند. این در تاریخ عمومیت دارد. خود چین پنج بار برخاسته و افتاده. ایالات متحده برای همیشه چنین نخواهد ماند. تاریخ پر است از چنین پدیده هایی [امپراطوری بریتانیا، امپراطوری های اروپایی (روسیه، عثمانی، فرانسه، پروس، اسپانیا، پرتغال، هلند و...)]، امپراطوری روم، یونان، مغول، هخامنشی و ساسانی...]. برای این دوره و قرن آینده، چین مطمئناً اهمیت فوق العاده ای برای جهان دارد. بسیار مهم تر از ایالات متحده، به گمانم به شیوه ی متفاوتی، به احتمال بسیار بیش از آنچه پیش از این بوده است. آیا می توانیم خود را با این واقعیت تطبیق دهیم؟ شرایط انجماد و منفی گرایی در روابط گسترش یافته است: «چین تهدیدی است»، «نمی توان به آن اعتماد کرد»، و غیره. وقتی به کسانی مانند این گوش می کنم، متوجه می شوم که آنها ابتدایی ترین چیزها را هم درباره ی چین نمی دانند. آنها درباره مائو صحبت می کنند؛ درباره ی انقلاب ۱۳۲۸ (1949) صحبت می کنند؛ درباره ی حزب کمونیست چین صحبت می کنند؛ «آی ما می دانیم که عضوی از جنگ سرد و اتحاد شوروی بوده»؛ و غیره. اینها هیچ چیز درباره ی چین نمی دانند. واقعیتی ست که نقطه ی اشتراک حزب کمونیست چین با حزب کمونیست اتحاد شوروی همان دو کلمه اول است! اکنون می توانم به شما بگویم که این دو سازمان نقاط اشتراک بسیار کمی داشته اند. حزب کمونیست چین چینی چینی است! بدون دانستن تاریخ چین، شما نمی توانید این پدیده را بشناسید. حزب کمونیست چین محصول تاریخ چین است و در آن ریشه دارد. هرگونه ادراک از چین نمی تواند با جنگ سرد آغاز گردد؛ نمی تواند با انقلاب 1949 آغاز شود. این ادراک باید آغاز گردد با شناخت خمیره ی تاریخ چین، تفاوت تاریخ و فرهنگش، و اهمیت تمدن چین. نباید با مدل سازی با آن برخورد کنیم؛ نباید کلیشه سازی کنیم؛ نباید با شیوه ی تفکر محدود غربی که همه مجبورند مانند ما باشند، با آن برخورد کنیم. چون این حقیقت ندارد و هرگز نداشته است. یک دوره ی تاریخی بود که غرب فوق العاده مهم بود ولی پیش از آن نبود و اکنون هم کم و کم تر مهم است. بنابراین می باید چشمانمان را بازکنیم. می بایست گوش بدهیم. نباید با مدل سازی و کلیشه سازی برخورد کنیم. نباید برتری جویی و اغماض خود از تفاوت ها را تقدیس کنیم. برعکس، می بایست با ذهن باز، با آغوش باز و با آموختن فرهنگ با اهمیتی همچون چین و تمدنش برخورد کنیم.

پاندمی کوید-۱۹ [4]

به نظرم آنچه در نتیجه گیری می گویم، شاید درکل با آنچه تاکنون گفته ام متفاوت باشد. می خواهم درباره ی این موضوع صحبت کنم چرا که بسیار گویاست. از جهاتی خوب و از جهاتی بد. و آن ویروس کوید-۱۹ است. اکنون، می دانیم و یا تصور می کنیم که می دانیم ولی واقعا نمی دانیم. اولین فرضیه مان این است که این ویروس ابتدا در چین ظاهر شد یا در چین مهم شد. در ماه ژانویه [2020]، چین در تشخیص و فهم آن مشکل داشت. چین در این دوره هدف تیربارانی از آزار و دشنام قرار گرفت که تا فوریه و مارس ادامه یافت. حتی اکنون هم می توان این دشنام ها و اتهام ها را شنید. تلاش های چین در مقابله با پاندمی با عنوان های «سریت»، «پنهانکاری»، «آمار دروغ» و غیره جلوه داده و توصیف شد. وقتی به آنچه امسال گذشت می نگریم، به نظرم این شرم آور بود. چین به تنهایی با یک ویروس کاملاً تازه و ناشناخته مواجه شده بود و تلاش داشت با آن مقابله کند و مردم در مقیاس وسیع می مردند. اکنون می توان دید که تلاش چین در توقف شیوع ویروس به طرز شگفت آوری موفق بود. آیا می دانید که فقط کم تر از ۴,۵۵۰ نفر در چین به دلیل ابتلا به ویروس فوت کردند؟! [آخرین آمار: مبتلایان ۱۰۲,۹۷۰ نفر (۷ نفر در هر صد هزار)، مرگ ۴,۸۵۱ نفر (۰/۳۳ نفر در هر صد هزار)]

و تزریق ۱۴۰ میلیون دوز واکسن] بطور اساسی چین در محصور کردن این ویروس در ووهان (Wuhan) در استان هوبی (Hubei) و سیچوان (Sichuan) موفق شد. ویروس به سایر مناطق چین به طور جدی شیوع نیافت. پکن تنها هفت فوت شده داشت. شانگهای تنها پنج یا شش فوت شده داشت. به عبارت دیگر خیلی ناچیز. در ماه های اخیر هیچ موردی از ابتلا به ویروس گزارش نشده است. کشور نسبتاً به شرایط عادی باز می گردد. اقتصاد دوباره در حال رشد است. چین تنها کشوری خواهد بود که امسال رشد اقتصادی نشان خواهد داد [براساس گزارش بانک جهانی ۲٪ رشد و تخمین ۷/۹٪ برای 2021]. هر کشور دیگری در جهان به درجات مختلف انقباض اقتصادی خواهد داشت. حالا این را با هر کشور دیگر غربی مقایسه کنید. چه بلبشو و افتضاحی؟! آمریکا را ببینید! [آخرین آمار: مبتلایان ۳۰,۴۷۵,۸۷۴ نفر (۹,۲۰۷ نفر در هر صدهزار)، مرگ ۵۵۲,۱۲۵ نفر (۱۶۷ نفر در هر صدهزار) و تزریق ۱۵۴ میلیون دوز واکسن] کشور خودم انگلستان را ببینید! [مبتلایان ۳۵,۰۱۴,۰۷۴ نفر (۶,۴۲۶ نفر در هر صدهزار)، مرگ ۱۲۶,۸۶۲ نفر (۱۸۷ نفر در هر صدهزار) و تزریق ۳۵ میلیون دوز واکسن] اروپا را ببینید به درجات مختلف! [مبتلایان ۴۶,۲۵۶,۹۸۴ نفر و مرگ ۹۸۶,۳۴۲ نفر] کشورهای شمال اروپا بهتر عمل کردند. آلمان بد نبود. ولی هیچیک به خوبی چین نبودند. در حاشیه، اینجا ما فقط درباره ی چین صحبت نمی کنیم بلکه در مورد کشورهای کنفوسیوسی دیگر هم می گوئیم: ژاپن، کره جنوبی، تایوان، هنگ کنگ، [سنگاپور، ویتنام]... آنها هم خیلی خوب عمل کردند. خب باید نتیجه ای بگیریم یا بهتر است سئوالی بپرسیم. چرا؟! چرا چین و این کشورها که هیچکدام شان هم کمونیستی نیستند چنین خوب عمل کردند؟ چرا همه شان اینهمه خوب عمل کردند و غرب اینهمه بد؟! این سئوال بسیار مهمی است چون حدسم این است که این آخرین پاندمی نخواهد بود و ما در دهه های بعدی هم زجر خواهیم کشید. به نظرم دلایلش دو تاست:

یکی این که دولت چین فوق العاده مؤثر عمل می کند. من منظورم این نیست که مؤثر عمل می کند چونکه اقتدارگراست. این اصطلاح غربی است. من این اصطلاح را استفاده نمی کنم، برای هیچکدام از این کشورها. این به ریشه های کنفوسیوسی چین و این کشورها مربوط می شود. و این ریشه ها دو معنی دارد. یکم، دولتمداری فوق العاده مؤثر. دولت چین موسسه ای بسیار مؤثر است. این تحول اقتصادی شگفت آور به دلیل بازار و بازار نیست. نه!! در قلب تحول چین و استراتژی اش دولت چین بوده است. و این نشان می دهد که چگونه با ویروس مقابله کرد. برای زبان تندم مرا ببخشید. به کشور خودم نگاه می کنم که در چنین بلبشوی خونینی در مورد ویروس بوده است. نمی داند چه می کند. نمی داند به کدام سو می رود. چینی ها، ژاپنی ها و سایر این کشورها طرز برخوردشان از همان ابتدا این بود به پیش! می بایست، از اول و برای همیشه از شر این ویروس رها شویم! ما با آن نخواهیم زیست! آن را نابود خواهیم کرد! و سرجمع این کاریست که انجام دادند. جوامع غربی نتوانستند تصمیم بگیرند که چه کنند. تصمیم گرفتند که با ویروس زندگی کنند. نتایج اقتصادی- اجتماعی اش خیلی بد خواهد بود. همین را هم دیده ایم.

دومین دلیل، که همچون دلیل اول (کیفیت دولتمداری) مهم است، نحوه ی برخورد، رفتار و تفکر مردم این کشورهاست. در غرب ما به گفتمان فردگرایی خود غره ایم. در کشورهای غربی از جمله کشور خودم، در برابر مقررات مقابله با پاندمی مقاومت و مخالفت می شود. «ما به آزادیمان نیاز مندیم و نمی خواهیم محدود شود و...». این به هیچ وجه روال معمول در این کشورهای موفق نبوده است. مردم می فهمند. آنها اهمیت جامعه را می فهمند. فقط تو نیستی! فقط «من» نیست! تأثیر «من» بر تو مهم است! رفتار «من» روی تو تأثیر می گذارد! رفتار «من» ممکن است آینده ی تو را به خطر بیندازد! آنها حق دارند! این میزان فهم و شعور این مردم را از اهمیت جامعه، همبستگی جمعی، رعایت مقررات و ... را می رساند. در حال حاضر، پسر در سئول زندگی می کند. تازه تحصیلش را در دانشگاه استنفورد به پایان رسانده است. او می گوید هر فردی، بدون استثنا، در خارج از خانه ماسک می زند.

به گمانم با این سخنانم به پایان می رسد. می دانید چین فوق العاده ترین کشور است. بجای احساس ترس و وحشت از آن، می بایست درباره اش بیاموزیم، پرسشگر باشیم، و از آن لذت ببریم. نه به خاطر این که کشوری بسیار مهم است، که هست و خواهد بود، بلکه به این خاطر که کشوری است بسیار شگفت انگیز و میراث فرهنگی غنی ای دارد که جذاب است، و به منظور درک تاریخ انسان و آینده ی بشر. [5] متشکرم.

آنچه در [] آمده اضافات مترجم است.

[1] این ترجمه ای است از سخنان مارتین ژاک در کنفرانس رهبران صنعت توریسم درباره ی چین (، 26th- 12th October China Summit- 2020) که توسط «باز اکسپو» (BUZZ Expo) و نمایشگاه بین المللی مسافرتی گوانگژو (GITEF- Guangzhou International Travel) برگزار شد. منبع در یوتوب: <https://youtu.be/LRwnxIjo8w>

[2] مارتین ژاک (Martin Jacques)، کارشناس امور چین و شرق دور، نویسنده، محقق، استاد دانشگاه و روزنامه نگار برجسته، متولد ۱۳۲۴ (1945) در شهر کاونتری انگلستان است. وی در حال حاضر پروفیسور مهمان دانشگاه های سینخوا در پکن (Tsinghua University, Beijing) و فودان در شانگهای (Fudan University, Shanghai) چین است. او همچنین عضو ارشد دپارتمان سیاست و مطالعات بین المللی در دانشگاه

کمبریج (Department of Politics and International Studies, University of Cambridge)، عضو ارشد تحقیقات در مدرسه علوم اقتصادی لندن (London School of Economics) و عضو آکادمی حوزه ی اقیانوس اطلس در واشنگتن دی سی (Transatlantic Academy, Washington DC) بوده است. وی در گذشته و تاکنون، با بسیاری از دانشگاه های اروپا، امریکا و شرق دور همکاری داشته است.

کار روزنامه نگاریش از ۱۳۵۶ (۱۹۷۷) تا کنون عرصه ی وسیعی را در برمی گیرد که با ده ها روزنامه و مجله ی معتبر انگلیسی، امریکایی، اروپایی و آسیایی همکاری های دائم و موقت داشته است. وی در نقش سردبیر، معاون سردبیر، ستون نویس ثابت و مقاله نویس، صدها مقاله و کار تحقیقی منتشر کرده است. از جمله مهم ترین و مداوم ترین مشاغلش می توان از کار در روزنامه های گاردین (-1998 The Guardian) (2020)، ایزور (1996-1998 The Observer)، ایندپندنت (1994-1996 The Independent)، تایمز (1990-1992 The Times) و ساندی تایمز (The Sunday Times)، و در مجله های نیو استیتزمن (1998-2020 New Statesman) و مارکسیسم امروز (Marxism Today 1977-1991) یاد کرد.

مارتین ژاک چندین برنامه ی تلویزیونی برای بی بی سی ساخته است. کانال یوتوب و وبسایتش چندین میلیون بیننده دارد که سخنرانی های وی در مراکز مختلف تحقیقی و دانشگاه ها، و مصاحبه هایش با رسانه های گوناگون را شامل می شود.

(<https://www.youtube.com/c/MartinJacques/featured>)

مهم ترین و پرفروش ترین کتاب وی با عنوان «زمانی که چین دنیا را رهبری می کند: پایان دنیای غرب و تولد نظم نوین جهانی» (When a New Global Order and the Birth of a New Global Order) (2012) با اضافات و مکمل هایی تجدید چاپ شد. این کتاب به پانزده زبان دنیا ترجمه شده و تا کنون در ۳۵۰,۰۰۰ نسخه به چاپ رسیده است. وی کتاب دیگری در دست تهیه دارد که انتظار می رود تا دوسال دیگر منتشر شود. در اشتراک با استوارت هال (Stuart Hall)، وی همچنین این کتاب ها را منتشر کرده است:

- «آیا پیشروی نیروی کار متوقف شده؟» (1981 - Forward March of Labour Halted?)
- «سیاست تاچریسم» (1983 - Politics of Thatcherism)

• «عصر نوین: تغییر چهره ی سیاست در دهه ی نود میلادی» (New Times: The Changing Face of Politics in the 1990s-) (1989)

• و «نادرست» (1998 - Wrong) به شکل تک شماره ای از مجله ی «مارکسیسم امروز» در رد تونی بلر و حزب کارگر نوشت. برای اطلاعات بیشتر به تارنگاشت مارتین ژاک (<http://www.martinjacques.com/biography>) و دانشنامه ی آزاد ویکی پدیا (https://en.wikipedia.org/wiki/Martin_Jacques) مراجعه کنید.

[3] در دوره ای، آخرین سلسله ی حاکم بر چین، سلسله چینگ، برای حکومت و مردم خود هویتی فرهنگی و نه کشورگشا و متجاوز، قائل بود تا خود را از اقوام متجاوز مغول و بربر متمایز کند. آنها قلمرو خود را «ژونگگو» (Zhōngguó) می نامید که نام دیگر چین کنونی هم هست. در زبان انگلیسی این به پادشاهی میانه (Middle Kingdom) ترجمه شده و در این سخنرانی مطرح می شود. در این ترجمه مفهوم پادشاهی میانه (هویتی فرهنگی) آمده است.

[4] سازمان بهداشت جهانی سازمان ملل بهترین مرجع برای اطلاعات بی طرفانه ی بین المللی در مورد آمار موارد تایید شده ی ابتلا و مرگ در جهان را بر اساس تقسیمات منطقه ای و کشوری. خوانندگان می توانند به این وبسایت مراجعه کنند: (<https://covid19.who.int/>)

در متن، مترجم از همین آمارها، که ۱۸ فروردین ماه (07 April 2021) به روز شده، استفاده کرده است. آمار مربوط به ایران نشان می دهد که وضعیت میهنمان از امریکا و انگلستان (UK) هنوز بهتر است. البته از لحاظ میزان تزیق واکسن وضع ایران وخیم است. در ایران میزان ابتلا ۱,۹۶۳,۳۹۴ نفر (۲,۳۳۸ نفر در هر صد هزار جمعیت)، میزان مرگ ۶۳,۵۰۶ نفر (۷۶ نفر در هر صد هزار) و ۲۰۰,۳۵۶ دوز واکسن تزیق شده است.

[5] برای اطلاع خوانندگان جستجوگری که جویای منابع مستقیم و مستقل تری، علاوه بر رسانه های مسلط و مخالف هستند مراجعه به این منابع توصیه می شود:

شبکه ی جهانی تلویزیون چین (CGTN) به زبان انگلیسی و همین شبکه در امریکا (CGTN America). این شبکه به زبان های اسپانیایی و فرانسوی هم برنامه پخش می کند و در یوتوب (<https://www.youtube.com/c/cgtn/channels>) هم قابل دسترسی است. ضمن دیدن مجموعه ی مستند چهار قسمتی «وقتی غول ها می جنگند» (When Titans Clash) توصیه می شود. این مستند ژانویه 2021 از شبکه ی (CNA Insider) در سنگاپور پخش شده است و به روابط چین و امریکا می پردازد.

<https://www.youtube.com/watch?v=FL2gBUxbI08&list=PLkMf14VQEvTbTGw6gbmIH0Wz4nmolfkpU&index=1>